



حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَآمَنَ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلُّهُمْ جَمِيعاً أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ (۹۹) وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ

أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَيَجْعَلُ الرَّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ (۱۰۰)﴾

چون در این سوره مبارکه یونس بسیاری از وعده‌ها و وعیدهای الهی مطرح شد کفار طعنی داشتند می‌گفتند اگر این مسائل حق است چرا وعده و وعیدها عمل نمی‌شود ایجاد نمی‌شود ذات اقدس اله پاسخ داد که این جواب را باید خود مردم بدهند نه دین، دین مردم را آزاد گذاشته است خدای سبحان اگر بخواهد به اجبار مردم را مؤمن کند می‌تواند ولی این سودی ندارد و تأخیر نشانه بطلان آن وعده یا وعید نیست این يك مطلب مطلب دیگر این است که مشیت الهی دو قسم است تکوینی و تشریعی که در بحث دیروز گذشت مطلب سوم این است که آزادی انسان هم دو قسم است آزادی تکوینی و تشریعی خدای سبحان بشر را تکویناً آزاد خلق کرد که هر راهی را خواست برود مختار است لکن تشریعاً او را راهنمایی کرده است که همه راه‌ها یکسان نیست پایان همه راه‌ها هم مساوی نیست بعضی از راه‌ها کج‌راهه هستند بعضی از راه‌ها مستقیم هستند باید صراط مستقیم را بشناسد و برود و بی‌راهه و کج‌راهه را بشناسد و پرهیز کند فرمود ﴿وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَآمَنَ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلُّهُمْ جَمِيعاً﴾ به رسول گرامی (صلی الله علیه و آله و سلم) هم فرمود شما اصرار نداشته باشید که مردم مؤمن بشوند آن ایمانی سودمند است که روی اختیار و آزادی باشد و اصرار شما به این صورت که ما شما را تسلی می‌دهیم می‌گوییم ﴿فَلَا تَذْهَبْ

نفسك عليهم حسرات^۱ يا ﴿فعلك باخع نفسك على آثارهم ان لم يؤمنوا بهذا الحديث أسفا﴾^۲ که این آیات در نوبت دیروز اشاره شد سودی ندارد اگر بنا شد کسی مردم را بر ایمان اجبار بکند این خداست نه تو برای اینکه از تو کاری ساخته نیست از غیر خدا کاری ساخته نیست و در دل‌های مردم تصرف می‌کند آنها را به اجبار به ایمان بکشاند ﴿ولو شاء ربك﴾ به مشیت تکوینی که اینها را ارجاع بکند به ایمان ﴿لامن من في الارض كلهم جميعا﴾ برای اهمیت مطلب هم کلمه کل ذکر شد هم ﴿جميعا﴾ منتها حالا از نظر اعراب یکی به صورت تاکید است یکی به صورت حال بر خلاف ﴿فسجد الملائكة كلهم اجمعون﴾^۳ که هر دو به يك روال است کل و جمع هر دو به يك روال است ولی اینجا کل مرفوع است ﴿جميعا﴾ منصوب است یکی حال است یکی مثلاً تاکید است ولی پیام هر دو یکی است این ﴿أفانت تكره﴾ تقدیم ﴿انت﴾ بر ﴿تكره﴾ با آن همزه و فاء نشانه آن است که اصلاً اکراه ممکن هست ولی مکره فقط خداست خدا می‌تواند اجبار کند ولی اجبار نمی‌کند بشر را آزاد آفرید فرمود ما ﴿نبتليه﴾^۴ او را می‌آزماییم ﴿وقل الحق من ربكم فمن شاء فليؤمن و من شاء فليكفر﴾^۵ و مانند آن و اینها هم یعنی طرفداران آزادی هم بین آزادی تکوینی و تشریعی خلط می‌کنند گاهی می‌گویند خدای سبحان بشر را آزاد آفرید فرمود ﴿لا اکراه في الدين﴾^۶ و مانند آن و از این بهره سوء می‌برند یعنی بشر آزاد است نمی‌شود آنها را مجبور کرد بلکه تکویناً آزاد است که هر راهی را می‌خواهد برود چه راه بهشت و چه راه جهنم اما هادیان الهی انبیا و اولیا (علیهم الصلاة و علیهم السلام) مأمور شدند که مردم را به هر وسیله‌ای که هست از جهنم نجات بدهند این بیان نورانی از

۱ - سورة فاطر، آیه ۸

۲ - سورة كهف، آیه ۶

۳ - سورة حجر، آیه ۳۰

۴ - سورة انسان، آیه ۲

۵ - سورة كهف، آیه ۲۹

۶ - سورة بقره، آیه ۲۵۶

امام باقر (سلام الله علیه) است که «بلیة الناس علينا عظيمة ان دعوناهم لم یجیبونا و ان ترکناهم لم یهتدوا بغیرنا»^۱ ما یک ابتلا و آزمون سختی را با مردم داریم آنها را دعوت می‌کنیم نمی‌آیند رها کنیم راه غیر از این نیست اینکه نمی‌شود گفت بگذار تا بیفتد و ببند سزای خویش آنها مال مراحل نهایی است ولی ما اگر مردم را همین‌طور رها بکنیم اگر راه دیگری بود بله اما چون راه غیر از این نیست پس ما چه طور مردم را رها بکنیم «و ان ترکناهم لم یهتدوا بغیرنا»^۲ این است که ما در زحمتیم همیشه اینجا هم همین‌طور است بشر تکویناً آزاد است اما تشریعاً نقلاً و عقلاً آزاد است که به جهنم برود یا هم عقل می‌گوید نرو هم نقل می‌گوید نرو یعنی دین می‌گوید نرو بنابراین بین آزادی تکوینی و آزادی تشریعی فرق است بشر تکویناً آزاد است و تشریعاً مأمور و مکلف البته این تکلیف در حقیقت تشخیص است انسان مکلف نیست مشرف است چون همه این احکام به سود اوست این چنین نیست که باری بر انسان تحمیل بشود این سخن که انسان آیا حق دارد یا تکلیف در حقیقت حق دارد اما آن حق را ممکن است در اثر غفلت یا جهل به موضوع یا جهل به حکم عمل نکند و شارع مقدس همان حق را به صورت باید تکلیفی به او تلقین بکند یعنی باید نفس بکشی باید غذا بخوری آیا نفس کشیدن واجب است شرعاً یا نه؟ خوب بله این‌طور نیست که کسی حق داشته باشد بگوید من می‌خواهم از هوای آزاد استفاده بکنم می‌خواهم نکنم می‌خواهم نفس نکشم این‌طور نیست غذا می‌توانم بخورم می‌توانم نخورم اینها حق انسان است ولی همین حقوق به صورت تکلیف بیان شده است واجب است نفس بکشد اگر نفس نکشید و مرد عذاب می‌شود واجب است غذا بخورد اگر غذا نخورد و مرد عذاب می‌شود واجب است از نعمتهای الهی استفاده بکند نیاز بدن را تأمین بکند اگر عمداً این کار را نکرد و مریض شد و مرد معذب است همه تکالیف به حقوق برمی‌گردد بالأخره این چنین نیست

۱ - من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۴۰۵

۲ - من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۴۰۵

که باری بر بشر تحمیل بکند که بار دیگری را ببرد بار خودش را می‌برد و این بار به سود خود او هم هست اینطور نیست که بار دیگری را ببرد یا بار خدا را ببرد «معاذ الله» این طور که نیست پس بشر تکویناً آزاد است هر راهی را که بخواهد برود مختار است اما تشریعاً آزاد نیست آن آیات ﴿لَا اِكْرَاهَ فِي الدِّينِ﴾^۱، ﴿قُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفِرْ﴾^۲، ﴿اِنَّا هَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ اَمَّا شَاكِرًا﴾ و امثال ذلك اینها ناظر به آزادی تکوینی است تا انسان هر راهی را که می‌رود یا به حسن اختیار یا به سوی اختیار بالأخره کمال خود را دارد حالا یا در طرف شقاوت کامل می‌شود یا در طرف سعادت ولی تشریعاً عقل و نقل او را راهنمایی کردند که راه صحیح را طی کند فرمود ﴿وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَآمَنَ مِنْ فِي الْاَرْضِ كُلُّهُمْ جَمِيعًا اَفَاَنْتَ تَكْرَهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ﴾ بعد فرمود ﴿وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ﴾ حالا این را عرض می‌کنیم که این آنچنان که جناب فخر رازی اصرار دارد که این آیات را بر جبر حمل بکند این ناقم است ایشان هم بین تکوین و تشریع خلط کردند

سؤال: ... جواب: برای اینکه اصل اکراه را قبول کرده منتها این ﴿اَفَاَنْتَ﴾ ناظر به این است که تو نمی‌توانی يك وقت است که می‌خواهند بگویند اتکراه الناس آیا اکراه می‌کنی تو مردم را این دلالت ندارد بر اینکه اکراه ممکن است این نمی‌تواند اکراه کند اما دیگری می‌تواند اکراه کند یا نه؟ این نوع دلالت ندارد ﴿اَمَّا اَفَاَنْتَ تَكْرَهُ﴾ یعنی اصل اکراه ممکن است ولی آن کسی که مکره است آیا تو هستی؟ يك وقتی است که انسان کی چیزی را يك سنگی را در بیابان پیدا کرده می‌گوید این سنگ مال کیست اما يك وقتی است نه يك سنگی است در يك جایی که بالأخره پیدا است که به وسیله يك وسیله نقلیه‌ای از جایی آمده اینها می‌گویند آقا مال جناب عالی است این مال جناب عالی است یعنی سنگ صاحب دارد حالا آن صاحبش شما هستید یا دیگری ما هم در تعبیرات ادبی خودمان فرق

۱ - سورة بقره، آیه ۲۵۶

۲ - سورة كهف، آیه ۲۹

می‌گذاریم این سنگی که در بیابان است نمی‌گوییم مال جناب‌عالی است یا نه خوب معلوم است مال کسی نیست اما يك سنگی که از جایی آمده در کوی و برزن هست می‌دانیم صاحب دارد اما نمی‌دانیم صاحبش زید است می‌گوییم آیا زید صاحب این است این ﴿افانت﴾ ناظر به این است که آیا جناب‌عالی اکراه می‌کنی بحث اکراه هست ولی تو اکراه نمی‌کنی خدا اکراه می‌کند و خدا هم می‌تواند لکن اعمال نمی‌کند امروز چون کمال نیست برای بشر ﴿افانت تکره الناس حتی یكونوا مومنین﴾ در جریان کفر هم همین‌طور است ایمان و کفر هر دو همین‌طور هستند فرمود ایمان عبارت از آن است که انسان وارد در حصن الاهی بشود «کلمة لا اله الا الله حصنی»^۱ این «لا اله الا الله» در حقیقت همان ایمان است به دلیل اینکه به شروطها و انا من شروطها وقتی توحید باشد و ولایت باشد همه مسائل حل است «کلمة لا اله الا الله حصنی»^۲ این قلعه است این دژ است اگر کسی بخواهد وارد این دژ بشود باید به اذن دژبان باشد لذا فرمود ﴿و ما كان لنفس ان تومن الا باذن الله﴾ کسی بخواهد وارد در این قلعه بشود در مأمن وارد بشود تا خدای سبحان اذن نداد کسی نمی‌تواند این اذن هم اذن تکوینی است اذن تشریعی که بار عام است و دعوت کرد همه را دعوت کرد که فرمود ﴿شهر رمضان الذي انزل فيه القرآن هدى للناس﴾^۳ این تعبیرات «یا ایها الناس» ﴿یا ایها الذین آمنوا قوا انفسکم و أهلیکم نارا و قودها الناس و الحجارة﴾^۴ «تتقوا کذا و اتقوا کذا اعملوا کذا اقيموا کذا» این دعوت عمومی است بار عام است فرمود بیاید در قلعه بیاید در مأمن این اذن تشریعی است نه تنها اذن است امر است واجب است اگر کسی به سوء اختیار خود نرفت عقاب می‌شود فوق اذن است امر است تشریعاً اما حالا اگر کسی بخواهد این توفیق را پیدا بکند تا خدای سبحان این نعمت را و این توفیق را عطاء

۱ - بحارالانوار، ج ۴۹، ص ۱۲۷

۲ - بحارالانوار، ج ۴۹، ص ۱۲۷

۳ - سورة بقره، آیه ۱۸۵

۴ - سورة تحریم، آیه ۶۴

نکند کسی نمی تواند وارد این قلعه بشود خدا این توفیق را به خیلی ها داد فطرتاً به همه داد هیچ کسی را از این نصاب لازم توحید محروم نکرده است چون انسان گرچه از نظر بینش هم بد را می فهمد هم خوب را می فهمد ﴿فألمهما فجورها و تقواها﴾^۱ و اما از نظر گرایش این چنین نیست که یکسان باشد هم نسبت به بد گرایش داشته باشد هم نسبت به خوب انسان فطرتاً به طرف خوب گرایش دارد این چنین نیست که هم به طرف گناه گرایش داشته باشد هم به طرف ثواب هم اطاعت هم عصیان علی السوی این طور نیست از نظر مسئله بینش و علم یکسان هم فجور را می فهمد هم تقوی را ﴿فألمهما فجورها و تقواها﴾^۲ این طور نیست که تقوی را خوب بفهمد فجور را بد بفهمد یا کم بفهمد نه بدی را هم به خوبی می فهمد بد است خوبی را هم به خوبی می فهمد خوب است این مال بینش است اما گرایش کشش این اصلاً به طرف خوبی خلق شده است این ﴿فأقم وجهك للدين حنيفا فطرت الله التي فطر الناس عليها﴾^۳ این گرایش فطری به طرف خوبی است هیچ بجهای طبعاً دروغ نمی گوید مگر اینکه با شوخی و غیر شوخی کم کم دروغ یادش بدهند خلاف هم همین طور است بشر طبعاً به هر دو طرف مایل نیست فقط به طرف خوبی مایل است بله شهوت دارد غضب دارد ولی شهوت هم دو تا مصداق دارد غضب هم دو تا مصداق دارد هم به طرف حلال است هم به طرف حرام این چنین نیست که این فرد یکسان به طرف معصیت مایل باشد این چنین نیست مشتتهای او هم مصداق حلال دارد هم مصداق حرام مورد غضب او هم مصداق حلال دارد هم مصداق حرام غضب بجا می شود دفاع مقدس هشت ساله و مانند آن این يك نعمتی است که غضب چیز بدی نیست بی جایش می شود محرم فطرتاً بشر به طرف فضیلت گرایش دارد نه سر دو راهه اگر شهوت دارد اگر غضب

۱ - سورة شمس، آیه ۸

۲ - سورة شمس، آیه ۸

۳ - سورة روم، آیه ۳۰

دارد شهوت حلال و حرام دارد غضب حلال و حرام دارد ولی این به طرف آن قسم حلالش گرایش دارد بقیه دیگر شهوت کاذب است و غضب کاذب پس بنابراین ذات اقدس الاله تشریعاً همه را امر کرده مافوق اذن بر همه واجب کرده که وارد این قلعه بشوند به حصن الاهی راه پیدا کنند و ایمان بیاورند و آن نصاب لازم را هم به همه داده است اما بخش سوم آن گرایش زاید آن فیض جدید آن را تا مجدداً ذات اقدس الاله به کسی ندهد بهره کسی نخواهد شد خودش نمی تواند از جایی پیدا کند چون ﴿و ما بکم من نعمة فمن الله﴾^۱ اینکه کسی بگوید خدای ناکرده بگوئید من سی چهل سال درس خواندم خودم زحمت کشیدم عالم شدم یا خودم زحمت کشیدم این مال را به دست آوردم این همان حرف قارون است این دیگر حرف موحد نیست اگر کسی بگوید من خودم زحمت کشیدم پیدا کردم خوب او هم همین حرف را زد گفت ﴿انما اوتيتهُ على علمٍ عندي﴾^۲ مگر قارون غیر از این گفت مگر بیش از این گفت؟ گفت من خودم زحمت کشیدم پیدا کردم این من خودم زحمت کشیدم پیدا کردم آیه ﴿و ما بکم من نعمة فمن الله﴾^۳ را ندیدن است خوب خیلی ها هم زحمت می کشند و پیدا نمی کنند و خود زحمت، درك این کار، توفیق این کار، قدرت این کار، همه نعمت است مشمول این آیه است ﴿و ما بکم من نعمة فمن الله﴾^۴ بنابراین ما همیشه در کنار سفره خدا نشستیم و همواره بدهکاریم اینطور نیست که چیزی از خودمان داشته باشیم فرمود کسی بخواهد وارد این قلعه بشود این هم توفیق الاهی است ﴿و ما كان لنفس ان تومن الا باذن الله﴾ حالا این آیه که روشن شد چندین خلطی که جناب فخر رازی به آن مبتلا شدند عرض می کنیم این درباره ورود در این قلعه امن

۱ - سورة نحل، آیه ۵۳

۲ - سورة قصص، آیه ۷۸

۳ - سورة نحل، آیه ۵۳

۴ - سورة سورة نحل، آیه ۵۳

اینکه درباره ولایت حضرت امیر (سلام الله علیه) دارد که «ولایة علي بن أبي طالب حصنی»^۱ نه یعنی در نظام هستی ما دو تا قلعه داریم دو تا دژ داریم دو تا دژبان داریم يك دانه قلعه است يك دانه دژ است يك دانه دژبان است منتها در ورودی دارد آن دالان ورودی دارد اینکه امام هشتم فرمود «بشرطها و شروطها و انا من شروطها»^۲ این را قبل از وجود مبارك امام هشتم از ائمه دیگر هم رسیده است از وجود مبارك امام باقر و ائمه دیگر (علیهم السلام) رسیده است که ما شروط این دژ هستیم یعنی شما بخواهید وارد بشوید بالأخره يك ورودی دارد يك دالان ورودی دارد دیگر ما آن دالان ورودی هستیم بی‌راهه بروید راه نیست اگر ما را حساب کنید به استثنای پیغمبر همه ما این سیزده نفر باب این مدینه علم هستیم فرقی ندارد او مدینه علم است ما بایم. او را بخواهید حساب بکنید یعنی وجود مبارك پیغمبر را که ما هم در خدمت او هستیم (علیهم الصلاه و علیهم السلام) او باب این حصن است یعنی ذات اقدس اله که می‌فرماید کلمه توحید حصن من است این حصن بالأخره يك دری دارد در آن علی و اولاد علی است یعنی پیغمبر و آل پیغمبر (علیهم الصلاه و علیهم السلام) هستند یعنی این چهارده معصوم که طبق بیان نورانی زیارت جامعه نور واحدند این نور واحد در ورودی است بالأخره خوب دو تا قلعه نیست که قلعه ولایت جدای از قلعه توحید باشد او يك دستگاهی باشد جدا این يك دستگاهی باشد جدا برای اینکه شرط يك پیمان مستقلی نیست این وابسته است به آن مشروط فرمود آن قلعه آن حصین مشروط به ولایت است نه اینکه ما يك حصن جدایی داریم آن وقت این «بشرطها و انا من شروطها»^۳ که از ائمه (علیهم السلام) خیلی‌ها رسید تا رسید به وجود مبارك امام هشتم سلام الله علیهم اجمعین این بیانگر آن حدیث شریف است که

۱ - بحارالانوار، ج ۳۹، ص ۱۴۶

۲ - عوالی الآلی، ج ۴، ص ۹۶

۳ - بحارالانوار، ج ۴۹، ص ۱۲۳

«ولایت علی ابن ابیطالب حصنی»^۱ خب پس اگر کسی بخواهد وارد این قلعه بشود میهمان بشود این يك توفیق جدید می خواهد پس این شده سه بخش دعوت عمومی، اذن فطری، اذن زاید و توفیق عملی که انسان که آمد آن گرایشها را به هم نزنند این بخش اول آیه یعنی صدر آیه ذیل آیه مقابل ایمان را ذکر می کند اما این چنین نیست که کفر بتواند در مقابل ایمان باشد که مثلاً بگویند ایمان آن است کفر این است در حد پایاپای هم باشند مزامل هم باشند و هم تائید هم باشند تعبیرات قرآن کریم هم درباره ایمان و کفر خیلی فرق می کند ایمان را همیشه بالا ذکر می کند کفر را پایین ذکر می کند برای او درجه است برای این درکه است و مانند آن اینجا هم ملاحظه فرمایید فرمود ﴿وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ﴾ اما دیگر فرمود «وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَكْفُرَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ» این طور فرمود همان مطلب است اما کفر که اذن نمی خواهد خوب کسی نخواهد بیاید که اذن نمی خواهد آمدن در قلعه آمدن و میهمان شدن اذن می خواهد تَمَرّد و تنوّر و نیامدن و قهر کردن که اذن نمی خواهد اذن تکوینی اش همین است فرمود اذن تکوینی عبارت است از پلیدی است ﴿وَيَجْعَلُ الرَّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ﴾ خوب پس اینجا دو مطلب در قبال آن دو مطلب است پس ما چهار امر داریم یکی ایمان در قبالش کفر یکی مومن در قبالش کافر در برابر ایمان این امور چهارگانه را گاهی به این صورت ذکر می کند که مؤمن عاقل است و کافر مجنون است دیوانه است لا یعقل است و مانند آن گاهی این طور ذکر می کند این می شود کتاب عادی گاهی ایجاز معجزانه است یعنی متنی حرف می زند و معجز بودن را با این ایجازش تبیین می کند وقتی انسان در خدمت قرآن باشد می فهمد این دو امر که در مقابل این دو امر است معلوم می شود آن دو امر چیز دیگر است بیان ذلك این است اگر فرمود رجس را خدا بر لا یعقل می فرستد معلوم می شود کفر رجس است پلیدی است قهراً ایمان طهارت است و مومن طاهر است که ﴿فِيهِ

رجال يحبون ان يتطهروا^۱ این يك، تقابل و چون كافر لا يعقل است مومن عاقل است چون عقل معادل «ما عبد به الرحمن و اكتسب به الجنان»^۲ است آن این نور را دارد كافر لا يعقل است و مجنون است و جنونش در قیامت ظاهر می شود این دو مطلب كه این دو مطلب از بخشهای ادبی این آیه درمی آید بحث سوم مطلب سوم این است كه تعلیق حكم مشعر به علیت است خوب سؤال ذات اقدس اله چرا این پلیدی را و رجس را اگر می فرمود ما بر كافر رجس را حاكم كردیم آن وقت این سؤال می شود كه می شود جبر ولی فرمود «كذلك يجعل الرجس على الكافرين» فرمود ﴿على الذين لا يعقلون﴾ فعل را به اینها اسناد داد و از اینها سلب كرد یعنی اینها به سوء اختیار خودشان عالماً عامداً نمی خواهند بیندیشند چیز بفهمند يك وقت است می گوئیم بر مجنون رجس می كند خوب این مكلف نیست اما وقتی می گوئیم ﴿افلا يعقلون﴾^۳، ﴿افلا يتدبرون﴾^۴، ﴿افلا يتفكرون﴾^۵، ﴿افلا يتاملون﴾ و مانند آن یعنی اینها به سوء اختیار خود چون فكر نمی كنند و تأمل نمی كنند و می توانند به حسن اختیار خودشان تدبیر كنند و تعقل كنند و مانند آن وقتی فرمود ﴿و يجعل الرجس على الذين لا يعقلون﴾ یعنی این جواب اگر آن سؤال متنی باشد این جواب سؤال مقدر است خوب چرا ذات اقدس اله پلیدی را بر اینها می فرستد؟ می فرماید آخر اینها عاقل نیستند ما هر چه می گوئیم فكر كنید فكر نمی كنند بعد هم در بخش دیگر این را توضیح داد كه رجس يك امر وجودی نیست كه ما بفرستیم ما اینها را به حال خودمان رها می كنیم این را در بخش اوایل سوره مباركه فاطر بیان كرد كه ﴿ما يفتح الله للناس من رحمة فلا ممسك لها و ما يمسك فلا مرسل له﴾^۶ این آیه ای كه در اوایل

۱ - سوره توبه، آیه ۱۰۸

۲ - كافي، ج ۱، ص ۱۱

۳ - سوره يس، آیه ۶۸

۴ - سوره نساء، آیه ۸۲

۵ - سوره انعام، آیه ۵۰

۶ - سوره فاطر، آیه ۲

سوره مبارکه فاطر است شاید دهها بار اینجا مطرح شد که این از محکّمات این بخش از قرآن کریم است که خدای سبحان هرگز کسی را گرفتار نمی‌کند بلکه آن لطف خود را از او می‌گیرد این را به حال خودش رها می‌کند خوب اگر لطف خدا گرفته بشود انسان به حال خودش رها بشود انسان فیض از کجا بگیرد این است که «و لا تکلنی الیٰ نفسی طرفه عین أبدا»^۱ یک چیزی خدا به انسان بفرستد به عنوان رجس و ضلالت و امثال ذلك نیست آن فیض خاص خود را امساک می‌کند ﴿و ما یمسک فلا مرسل له﴾^۲ بخش اولش این است که ﴿ما یفتح الله للناس من رحمه فلا ممسک﴾^۳ دری را که خدای سبحان بخواهد بر اساس رحمت به روی کسی باز کند هیچ چیز نمی‌تواند ببندد حالا اگر آن در را باز نکرد این باز نکردن که امر وجودی نیست این لطف را نمی‌کند چندین بار لطف کرد فیض داد دید این شخص ﴿نبذ ... کتاب الله وراء ظهورهم﴾^۴ چندین بار خدای سبحان فیض می‌فرستد می‌بیند عمداً عالماً عامداً این شخص بی‌اعتنایی می‌کند بعد فیض خودش را جمع و جذب می‌کند دیگر کسی هم نیست که این در را باز کند وقتی انسان از فیض الهی محروم شد خودش است و نیازهای خودش کسی که نمی‌تواند نیاز او را برطرف بکند خب فرمود ﴿و یجعل الرجس علی الذین لا یعقلون﴾ پس این تعلیق حکم بر وصف است این یک، آن کفر به صورت رجس و پلیدی است این دو، و اذن ذات اقدس الاله درباره کفر کافران بازگشتش به این است که اینها را به حال خودش رها کرده سه، آن وقت در آن آیاتی که در سوره مبارکه نور و مانند آن است که اگر فضل خدا نبود هیچ کدام شما اهل طهارت نبودید بر اساس این است که بالاخره طاهر شدن مومن شدن عالم شدن عاقل شدن نعمت است دیگر امر وجودی است و نعمت است هر امر وجودی باید به ذات اقدس الاله منتها بشود هر امر

۱ - کافی، ج ۲، ص ۵۲

۲ - سوره فاطر، آیه ۲

۳ - سوره فاطر، آیه ۲

۴ - سوره بقره، آیه ۱۰۱

نعمتی باید به ذات اقدس الاله منتها بشود آن وقت کفر و معصیت و سایر نقصانها که به نقص و عیب و عدم برمی گردد اینکه به ذات اقدس الاله منتها نمی شود این منشاش همین جهل خود انسان است و سوء تدبیر خود انسان است و امثال ذلك

سؤال: ... جواب: این را که او ندارد که در روایات ما هست ائمه (علیهم السلام) فرمود در روایات اسلامی هست که «آخر من یشفع ارحم الراحمین» دیگر منتها ذات اقدس الاله از چه کسی شفاعت می کند شرایط شفاعتش چیست خود خدای سبحان می داند برابر اینکه رحمت خدا بیش از رحمتهای دیگر است چون او ارحم الراحمین است دیگر وقتی ارحم الراحمین بود سعه رحمت او سعه لطف او بیش از هر موجود دیگر است و «آخر من یشفع» از اول از اینجا شروع می شود «لا شفیع عنده من التوبه»^۱ هیچ شفیعی سودمندتر از توبه نیست بعد به شفاعت اولیا و انبیا (علیهم الصلاة) و اهل بیت (علیهم السلام) منتها می شود تا برسد به «آخر من یشفع ارحم الراحمین» بله خدای سبحان بخواهد ببخشد کسی که نمی تواند جلوی لطف او را بگیرد ولی خودش فرمود من از مشرك نمی بخشم.

سؤال: ... جواب: نه آنها چه آیات روایات طینت و امثال آنها و چه ادله دیگر همه اینها در حد اقتضاست چه در بخش منفی چه در بخش مثبت آنجا که دارد کسانی که ناپاک زاده اند ایمان نمی آورد یعنی ایمان آوردن و بهشت رفتن او سخت است نه اینکه مجبور به کفرند و مانند آن در جریان کفر هم همین طور است این کار، کار وجودی است و منشأ این کار وجودی هم یعنی کفر و معصیت و اینها هم نفس خود این شخص است و نفس این شخص هم بعد از آن است که چندین بار ذات اقدس الاله فیض را به او داده که او راهنمایی بشود او عمداً ﴿نَبذُوا...﴾

کتاب الله وراء ظهورهم^۱ جزء این گروه شد بعدا این را به حال خودش رها کرده وقتی به حال خودش رها کرده او کار بد انجام می دهد نه اینکه خود این نپذیرفتن ما موظفیم که بپذیریم ترك این وظیفه خودش باعث ورود در جهنم است موظف هستیم يك وقت است يك کسی چهار تا خلاف هم در کنارش ضمیمه می کند يك وقت است نه نمی پذیرد همین نپذیرفتن این چنین نیست که عدم محض باشد این عدم ملکه است و فعل اختیاری است تصدیق کردن تکذیب کردن قبول کردن نکول کردن همه اینها افعال اختیاری است این چنین نیست که رفتن فعل اختیاری باشد رفتن فعل اختیاری نباشد حالا کسی مکه نرفته خوب عقاب می کند برای اینکه رفتن واجب است او ترك واجب کرده است نه رفتن حرام باشد که این شخص را دو تا عقاب بکنند مکه رفتن که حرام نیست مکه رفتن واجب است ترك واجب عقاب دارد دیگر ترك صلاه عقاب ندارد که يك امر عدمی باشد که ترك صلاه حرام باشد فعل صلاه واجب این شخص را دو تا عقاب بکنند یکی اینکه آن فعل انجام نشده یکی اینکه ترك شده این ترك صلاه حرمتش برای آن است که آن واجب ترك شده است این شخص مکلف بود با حسن اختیار خود این فعل را انجام بدهد این کار را به سوء اختیار خود نکرد برای همین هم معاقب می شود پس آنچه در سوره مبارکه نور و مانند آن آمده آیه ۲۱ سوره نور که ﴿وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ﴾^۲ برای همین است بالاخره هر کسی تزکیه کرده تعلیم پیدا کرده به جایی رسیده نعمتی است دیگر این نعمت ﴿مَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ﴾^۳ است در حد اقتضا است نه علت تامه هیچ چیزی انسان را به حد علت تامه نمی رساند طوری که اختیار را از انسان بگیرد چه در طرف فضیلت چه در طرف رذیلت اگر گفته شد ناپاك زاده کمتر توفیق پیدا می کند یعنی

۱ - سوره بقره، آیه ۱۰۱

۲ - سوره نور، آیه ۲۱

۳ - سوره نحل، آیه ۵۳

برای او سخت است نه اینکه محال است تکلیف هست اختیار هست آزادی هست منتها برای او صعب است در هیچ موردی اختیار از انسان گرفته نمی شود اما جناب امام رازی اصرار دارد که این را بر جبر حمل کند که اگر خدا بخواهد می تواند چون خدا نمی خواهد پس بنابراین اینها ایمان نیاوردند و از آن طرف هم سؤال بکنید که خوب اگر اینها مجبورند در کفر چرا خدا عده ای را جهنم می برد عده ای را به بهشت می گویند ﴿لَا يَسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْئَلُونَ﴾^۱ آن آیه نورانی سوره مبارکه انبیا که معنای دقیقی دارد این را به يك سبك دیگری معنی کردند چه اینکه این عشائره که جناب فخر رازی از همین گروه است منکر حسن و قبح عقلی هستند این ﴿وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ﴾ را این نفی را نهی گرفته نهی شرعی گرفته یعنی کسی هیچ کسی حق ندارد قبل از اینکه خدا دستور بدهد ایمان بیاورید ایمان بیاورد چون منکر حسن و قبح عقلی هستند یعنی می گویند عقل چیزی را به عنوان حسن درك نمی کند عقل چیزی را به عنوان قبیح درك نمی کند عقل منهای نقل به بایستی ندارد عقل منهای نقل نبایستی ندارد پس حالا اگر کسی خدا را شناخت حالا اشتغال به معرفت خدا و شکر خدا و مانند آن داشته باشد لازم نیست بله اگر دینی آمد و پیامبری آمد و دستوری داد که شما خدا را بشناسید و به او ایمان بیاورید و در برابر نعم او شاکر باشید بله بر انسان لازم است و گرنه لازم نیست این اثر سوء آن انکار حسن و قبح عقلی است آن حسن و قبح عقلی را منکر شدن باعث است که این آیه نورانی که معنای لطیفی دارد این نفی را به صورت نهی بگیرد و بعد بگوید هیچ کسی بدون دستور شرعی حق ایمان ندارد ﴿وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ﴾ در حالی که این ناظر بر تکوین است و هرگز منکر حسن و قبح عقلی نیست چه اینکه اصل این کار که ایمان آوردن و ایمان نیاوردن امر قلبی است و قلب در اختیار مقلب القلوب است و لاغیر و این کار طهارت است و نصیب هر کس نخواهد شد اگر

کسی بی‌راهه رفته است خدا توفیق را از او می‌گیرد وقتی توفیق را از او گرفت هر چه معجزه ببیند باز ایمان نمی‌آورد چه اینکه آیه ۹۶ و ۹۷ همین سوره مبارکه یونس قبلاً بحث شد که ﴿ان الذين حقت عليهم كلمت ربك لا يومنون * ولو جاءتهم كل آية﴾^۱ هر معجزه‌ای هم که بیاید اینها ایمان نمی‌آورند مگر ﴿حتى يروا العذاب الاليم﴾^۲ چه اینکه در آیه ۱۱۱ سوره مبارکه انعام هم به همین صورت آمده است ﴿ولو اننا نزلنا اليهم الملائكة و كلمهم الموتى و حشرنا عليهم كل شيء قبلا ما كانوا ليؤمنوا الا ان يشاء الله ولكن اكثرهم يجهلون﴾^۳ اگر فرشتگان برای اینها نازل بشوند مرده‌ها زنده بشوند رودررو با اینها سخن بگویند و هر چیزی را که از دست داده‌اند محسوس بکنیم در مقابل اینها قرار بدهیم تا خدا نخواهد اینها ایمان نمی‌آورند جناب فخر رازی این آیه را هم دلیل بر جبر گرفته در حالی که ناظر بر مشیت تکوینی است.

«والحمد لله رب العالمين»

۱ - سوره یونس، آیات ۹۶-۹۷

۲ - سوره یونس، آیه ۹۷

۳ - سوره انعام، آیه ۱۱۱